

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)

سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۲، ص ۱۲۰-۱۰۲

ویژگیهای داستان روستایی در آثار املی نصرالله*

اکرم روشنفر
استادیار دانشگاه گیلان
محمدرضا هاشملو
استادیار دانشگاه گیلان
زهرا صفربور
دانش آموخته کارشناسی ارشد

چکیده

امروزه داستان نویسی با رویکرد به مضامین اجتماعی انواعی مختلف یافته است. از جمله آنها داستان روستایی است که پس از رویدادهای مهم نیمه اول قرن بیستم در نگارش ادبی ظهور یافت و به مرور زمان و اهتمام نویسندگان عرب، جای خویش را در ادبیات عرب گشود. برخی از نویسندگان عنصر مکان داستان خویش را با توجه به جامعه‌ای روستایی تعریف کرده و برخوردار از دانایی خویش درباره ساختار جوامع روستایی حادثه پردازی نموده‌اند. در همین راستا ادبیات لبنان نیز از داستانهای روستایی بی‌بهره نمانده است. املی نصرالله از مجموع آثار فاخری که در ادبیات داستانی برجای نهاده، تاکنون سه داستان بلند روستایی و چند داستان کوتاه را به قلم تحریر کشیده است. این مقاله به بررسی داستانهای روستایی املی نصرالله پرداخته و ویژگیهای نگارش ادبی نویسنده و رویکرد مضامین داستانهای روستایی او را بیان نموده و میزان شکوفایی روستایی نویسی حرفه‌ای را در داستانهای وی به شیوه توصیفی - تحلیلی نشان داده است و این نتیجه کلی را به دست داده که قلم «املی نصرالله» در پرداختن به حوادث و شخصیت‌های داستانهای روستایی پیشرفت تدریجی داشته و آثار وی بلوغ و استواری فن نگارش روستایی را در ادبیات لبنان عرضه نموده است. کلمات کلیدی: لبنان، داستان روستایی، املی نصرالله.

* تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۰۲/۱۶

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۰۳

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: Saneh210@yahoo.com

۱. تعریف مسأله

قرن بیستم شاهد تغییرات اجتماعی و رویکرد جوامع غربی به طبقه کارگران و کشاورزان بود که در پی صنعتی شدن آن جوامع ضرورت یافت و باعث پیدایش ایده‌های جدید در ادبیات گردید. در نتیجه ادیبانی با اعتماد به آشنایی با زندگی روستایی به نوعی جدید از نگارش ادبی روی آوردند و با استفاده از تجربهٔ زندگی در روستا یا جمع‌آوری اطلاعات از تجربیات دیگران به ظهور ادبیات روستایی مدد رساندند. در آن میان، گروهی از نویسندگان عرب به مدد عنصر مکان در ادبیات داستانی و متأثر از مکتب رومانتیک که از زندگی مدنی سرباز زده و آرامش خود را در دامن طبیعت جستجو می‌کردند، به نگارش داستان روستایی همت گماشتند؛ اما فرصت شکل‌گیری و پوشش مسیر پیشرفت داستان روستایی در ملل مختلف متناوب و با افت و خیز بسیار همراه بوده است.

سابقهٔ ادبیات روایی در ادبیات عربی نشان‌دهندهٔ رویکرد تعلیمی و نصیحتگری آن است. البته پس از حملهٔ فرانسه به مصر (۱۷۹۸م) که باب واکنشهای قهری بین دو کشور گشوده شد و آن کشور - به‌عنوان نخستین کشور عربی - پیشگام ارتباط دنیای عرب با اروپاییان گردید (الاشتر، ۱۸۹۳م: ۶)، ادیبان عرب آثاری را حائز ویژگیهای مکتب رومانتیک پدید آوردند و رویگردان از ازدحام شهر و پیچیدگی مظاهر تمدن جدید در صدد آفرینش آثاری با درنظر گرفتن اوضاع اقلیمی برآمدند. (الحاوی، ۱۹۹۸م: ۱۶۵)

چشمگیرترین آثار در ادبیات داستانی رخ نمود. از آن رو که طبیعتگرایی ادیبان عنصر مکان داستان را بهترین جایگاه طرح ایدهٔ نو می‌دانست (خلیل، ۲۰۱۰م: ۱۳۱) و داستان‌نویسی با دو نوع داستان بلند و داستان کوتاه ضمن بهره‌مندی از گرایش رومانتیک، رویکردی اقلیمی و روستایی یافت (المقدسی، ۱۹۸۸: ۴۵۵) و با معمول شدن داستان فنی در ادبیات معاصر عربی توسط داستان «زینب» اثر محمد حسنین هیکل آن رویکرد در آثار نویسندگان کشورهای عربی فراگیر شد. (العید، ۲۰۱۱م: ۲۴۳ و دیاب، ۲۰۱۰م: ۱۰)

هرچند لبنان در ترجمهٔ آثار غربی پیشگام بود و داستانهای رومانتیک از آن سو به کشورهای عربی راه یافت؛ اما ادیبان مصر و عراق در آفرینش داستانهای اقلیمی و روستایی گوی سبقت را از آن ربودند. با این حال، ادبیات لبنان از داستان روستایی تهی نیست. در همین راستا می‌توان به «الرغیف» (۱۹۳۹م) اثر توفیق یوسف عواد، «فتاة مع الايام» (۱۹۵۸م) اثر مصطفی شهاب، «الطریق الآخر» (۱۹۶۵م) اثر سعید فرحات، «طیور ایلول» (۱۹۶۲م) اثر املی نصرالله اشاره کرد. (شعبان، ۱۹۹۹م: ۱۷۸)

روستا در داستان به عنوان عنصر مکان تعریف می‌شود و نویسنده از ظرفیت آن برای پرداختن به مضامین مورد نظرش بهره می‌برد، بسا ژرفنگری در آن، وی را از قید و بند

واقعیت رها می‌سازد. از این رو، داستان نویسنده حوادث داستانی را در روستایی سمبلیک جاری می‌سازد؛ یعنی نوعی «ناکجاآباد» از بطن واقعگرایی نویسنده ظهور می‌یابد. (عبدالله، ۱۹۸۹م: ۱۱۵) به همین سبب روستای «جورة السندیان» در داستانهای املی نصرالله روستایی سمبلیک است و نویسنده حوادث گوناگونی را از اهالی آن در داستانهای مختلف روایت می‌کند. روند شکل‌گیری و چگونگی پیشرفت نگارش داستانهای روستایی عربی در کشورهای شمال آفریقا و عراق و حوزه دریای مدیترانه درخور پژوهشی مفصل است. از این رو پرسش اصلی پژوهش حاضر کیفیت نگارش داستانهای روستایی لبنان و کاربرد فنون در آنها با تکیه بر داستانهای روستایی املی نصرالله است.

۲. پیشینه تحقیق

داستانهای املی نصرالله عموماً وجه اعتنای پژوهشگران عرب زبان قرار گرفته است و در همین باره می‌توان از «قراءة نفسیة فی ادب املی نصرالله» اثر «جان نعوم طنوس» و «قضایا انسانیة فی روایات املی نصرالله» از «منصور عید» نام برد. «بثینه شعبان» نیز در «۱۰۰ عام من الروایة النسائیة العربیة» به قهرمان داستان «شجرة الدفلی» می‌پردازد که یکی از داستانهای مورد نظر پژوهش حاضر است. همچنین نه (۹) مقاله دیگر درباره «طیور ایلول» - یکی دیگر از داستانهای املی نصرالله در ادبیات روستایی - وجود دارد و که برخی از منتقدان آرایبی در نقد «الجمرالغافی» بیان نموده‌اند. (زیدان، ۱۹۹۹: ۶۹۲) افزون بر آن چند پایان نامه کارشناسی ارشد و یک رساله دکتری در ایران به منظور تحلیل آثار املی نصرالله نگارش یافته است؛ ولی به علت تازگی موضوع و رویکرد خاص مقاله حاضر، می‌توان آن را تحقیقی تازه در زمینه ادبیات روستایی به شمار آورد.

۳. گذری بر سبک نویسندگی املی نصرالله

املی نصرالله در آثار خود ویژگی واقع‌گرایی را با گرایشهای رومانیک چنان آمیخته که چشم اندازی بدیع را در داستانهای روستایی ظاهر می‌کند. او با دقت و موشکافانه به بررسی رشته‌های نامرئی حاصل از تقلید و سنت می‌پردازد؛ رشته‌هایی که فرد لبنانی و عرب را به میراث گذشتگان و سیاست و روستا متصل کرده است. آثار وی تصویری از معضلات و بحرانهای مربوط به انسانها بویژه زن لبنانی به دست داده است. (طنوس، ۲۰۰۲م: ۳۰-۳۱)

نگارش او زیبا و در عین حال ساده و تصویرساز است. تمرکز او بر عنصر «گفتگو» به داستان‌ش نشاط و پویایی داده است؛ گفتگوهایی که تناسبی ممتاز با شخصیت‌های داستان‌هایش دارد. در این مسیر وی به خوبی توانسته از ظرفیتهای گفتار شفاهی و زبان عامیانه بهره بگیرد. ضرب‌المثلها - که مبین آگاهی گسترده نویسنده از عادات و آداب و رسوم و سنت‌های مردمی است - در حکایاتش فراوان به چشم می‌خورد. وی درگزینش

شخصیتهای داستانی و انتخاب اسامی آنها بسیار دقت کرده است؛ چنانکه یکی از وجوه قدرت داستانهایش کیفیت شخصیت پردازی است؛ شخصیتهایی که هر یک متصف به عادتها و سنتهای روستایی اند و روحیات روستاییان و شیوهٔ زندگی و طرز تفکر آنان را نشان می‌دهند. (حجازی، ۲۰۰۴م: ۴۸۷-۴۸۹)

۴. داستانهای روستایی املی نصرالله

۱،۴ طیور ایلول

داستان بلند طیور ایلول یا «پرندگان شهریورماه» نخستین بار در ۱۹۶۲م انتشار یافت. این داستان تا ۱۹۹۱م هفت بار تجدید چاپ شد. نویسنده در این داستان تصویری بدیع و دقیق از روستایی در جنوب لبنان ارائه می‌کند. تصویری که شامل زیبایی مناظر بکر و فوق‌العادهٔ طبیعی است. او در آن افکار و اعتقادات، باورها و شیوهٔ زندگی مردم روستایی را به زیبایی در مقابل دیدگان خواننده قرار می‌دهد و از فصل مهاجرت پرندگان در انتخاب نام داستانش استفاده می‌کند تا از پدیدهٔ مهاجرت جوانان در آن سخن بگوید. سپس به توصیف شرایط زندگی در روستایی به دور از امکانات و با دشواریهای معیشتی و فرهنگی می‌پردازد و از باورهایی سخن می‌گوید که باعث اختلاف نگرش اجتماعی به قشر زن و بهره‌مند نشدن آنها از حقوق خویش هستند.

۲،۴ شجرة الدفلی

داستان بلند شجرة الدفلی یا «بوته گل خرزهره» نخستین بار در سال ۱۹۶۸م به چاپ رسید و تا ۱۹۸۱م چهار بار تجدید چاپ شد. این داستان ماجرای دختری روستایی را به صورت بخش بخش به تصویر می‌کشد که مانند «زینب» در داستان محمد حسنین هیکل، شخصیت اصلی داستان است؛ اما هم به لحاظ فنی و هم به لحاظ شخصیتی با آن تفاوت دارد. «زینب» نمونه‌ای از سادگی و تقدیرگرایی است که رنج و اندوه زندگی خویش را با پذیرش سرنوشتش تحمل می‌کند؛ اما «ریا» در «شجرة الدفلی» در موضعی کاملاً برعکس قرار گرفته است.

بوتهٔ گل خرزهره با ظاهری زیبا و فریبنده و باطنی تلخ و کشنده، همان شخصیت «ریا» است. حادثهٔ داستان درامی عاشقانه است؛ اما عشقی که ثمره‌اش سرکشی و عصیان و پایانش مرگ دخترک روستایی است. شدت و غلیان احساسات در شخصیتهای داستان شاهدهی بر رومانیتیک بودن حوادث آن است و توجه دخترک به طبیعت و پناه بردن بدان گویای چنین گرایشی در روایت داستان است؛ زیرا طبیعت در اوضاع سخت پناهگاه «ریا» قرار می‌گیرد. برنامهٔ زندگی روستاییان داستان نیز براساس تغییر فصول و موسم طبیعت یا اعیاد و جشنهای آیینی و یا زمان برداشت محصول تنظیم می‌شود.

۳،۴ الجمر الغافی

داستان بلند «الجمر الغافی» یا «آتش زیر خاکستر» نخستین بار در سال ۱۹۹۵م منتشر و تا ۲۰۰۰م سه بار تجدید چاپ شد. این داستان یکی از فنی‌ترین داستانهای معاصر ذیل ادبیات روستایی است. نویسنده در توصیف حدود و ثغور روستای «جوره» به تعیین جغرافیای محل پرداخته و در شخصیت‌پردازی سنت و مدرنیسم را به یکدیگر گره زده است. او در آن معماری خاصی را از بناهای روستایی تدارک نموده که در بکارگیری سایر عناصر و وقوع حوادث پیرامونی مؤثر واقع شود. نصرالله با استفاده مناسب از گفتار شفاهی و گویش محلی بر میزان باورپذیری داستان افزوده و با دانایی از آداب و رسوم روستاییان برای تقویت صداقت فنی داستانش بهره‌مند شده است.

۴,۴ مجموعه داستانی الطاحونة الضائعة

مجموعه داستانی «الطاحونة الضائعة» یا «آسیاب گمشده» دارای ۲۳ داستان کوتاه است که در ۱۹۸۵م به چاپ رسیده و نویسنده از باب تسمیه کل به اسم جزء، آن را «الطاحونة الضائعة» نامیده است. در این مجموعه شش داستان به شرح ذیل حایز ویژگی‌های داستان روستایی است:

۱,۴,۴ جبل السندروس

امروزه زاویه دید مکاتبه‌ای یکی از شیوه‌های نگارش داستان است. نویسنده در این روش شخصیتی می‌آفریند که در نامه‌ای به روایت حادثی می‌پردازد که از سر گذرانده است و می‌تواند در آن قضاوت خود را درباره آن مطالب، با فراغ بال بیان کند. بانو املی در نگارش داستان «جبل السندروس» یا «کوه صمغ» از این روش بهره‌مند شده و درد دل‌های مردی - که در مهجر منزل نموده - با مادرش که نمونه بانویی روستایی است، بیان می‌کند.

۲,۴,۴ الحصار

این داستان شرح زندگی روستاییانی است که جنگ و تجاوزات رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان آثاری منفی بر زندگی روزمره آنان نهاده است. نویسنده در آن از خانواده‌ای یاد می‌کند که سوخت مورد نیاز خود را با جمع آوری هیزم تهیه می‌کنند و باید برای فراهم آوردن هیزم به جنگلهای اطراف روستا بروند؛ اما مدتی است که افراد روستایی به سبب وجود برج نگهبانی و ممنوعیت عبور و مرور در منطقه استقرار نیروهای سازمان ملل نه تنها اجازه، که جرأت رفتن به قسمتهایی را ندارد که هیزم خشک در آن وجود دارد؛ زیرا در این صورت احتمال تیراندازی به سوی آنها و مرگشان وجود دارد. از این رو مجبورند به شاخه‌های تر، برای تأمین سوخت بسنده کنند و در سرمای استخوان سوز ارتفاعات جنوب لبنان دود تلخ سوختن چوب تر را در محیط خانه روستایی تحمل نمایند.

۳،۴،۴ لقاء حُلْمین

این داستان روایت دلتنگی دخترکی روستایی است که به سبب مهاجرت برادران از روستا و در پی نیاز به یاری خانواده در دنیای محدود روستا گرفتار آمده است. آن حکایت اندوه و بی‌تابی در اثر محرومیتی ناخواسته است. نصرالله در آن دخترکی روستایی را به عنوان شخصیت اصلی داستان برمی‌گزیند و از ناکامی رؤیای ادامه تحصیل سخن می‌گوید. آنگاه او را بر فراز تپه‌ای در مزرعهٔ گندم می‌نشانند و با ترسیم رنگهای طلایی و سبز منظره‌ای روماتیک می‌آفرینند. سپس با اشاره به نامه‌ای که با حباب بادکنکی به وی می‌رسد، از دلتنگی جوانی نظامی یاد می‌کند که مجبور شده دور از شهر و دیار خود، در منطقهٔ استقرار نیروهای سازمان ملل به سر برد. به این ترتیب نویسنده مشکل شخصی دخترک نوجوان را که محرومیت از ادامهٔ تحصیل است، با مشکلی بزرگ در حد امنیت ملی کشور لبنان گره می‌زند و در بطن رؤیایی سپید از ناکامی دخترک روستایی سخن می‌گوید.

۴،۴،۴ الطاحونة الضائعة

این داستان دربارهٔ جستجوی نشانی آسیابی در روستاست که راوی پس از مدتها به همراه دخترش - که در رشتهٔ مرمت آثار باستانی مشغول تحصیل است - به قصد دیدن آن به زادگاهش باز می‌گردد. او با مرور خاطرات زندگی در روستا و ایام خوش گذشته تلاش می‌کند تا نشانی تقریبی روستا و محل آسیاب را به یاد آورد؛ اما به سبب وقوع جنگ و اشغال مناطق جنوبی کشور از آن روستا ویرانه‌ای بیش نمی‌یابد. در واقع، نویسنده در مقام راوی - قهرمان داستان به حادثهٔ تجاوز رژیم صهیونیستی و اشغال جنوب می‌پردازد که باعث ویرانی روستاها و آبادیهای جنوب کشور شده است.

۵،۴،۴ العمه لطیفه

حوادث این داستان اوضاع روستایی را در گیرودار درگیریهای حزبی ترسیم می‌کند و بحران تقابل گروه‌های سیاسی را نشان می‌دهد که لبنان را به جنگ داخلی کشاندند. راوی با ذکر خاطره‌ها به هواداری شدید «عمه لطیفه» از گروه سیاسی قدرتمندتر راه می‌برد و تغییر رفتار و برخورد «عمه لطیفه» را با سایر روستاییان بازگو می‌کند تا جایی که زن روستایی سایر افراد را به مبارزه می‌طلبد و جنگ سردی را در روستا راهبری می‌کند؛ بگونه‌ای که «اگر زنی از هواداران حزبی دیگر از نزدیکی منزلش می‌گذشت، او دستش را به علامت پیروزی و ناز شست بالا می‌برد.» (نصرالله، ۱۹۸۵م: ۹۷) سرانجام زیاده رویهای زن روستایی او را منزوی می‌کند و وی در انزوا جان می‌سپارد.

۶،۴،۴ حلقوم الذئب

نویسنده در «حلقوم ذئب» از نادانی و خرافه‌گرایی جماعتی روستایی یاد می‌کند و روستایی کوچک را به تصویر می‌کشد که بر شانه‌های دره‌ای آرامیده است؛ روستایی با یک جاده اصلی. آن جاده روستا را به دو قسمت «پایین محله» و «بالا محله» تقسیم می‌کند. زمستانها که هوا سرد می‌شود، گرگ به این روستا حمله می‌کند و احشام را می‌درد و به جان اهالی ترس و دلهره می‌افکند. اهالی به دنبال راه‌حلی می‌گردند و داستان خرافه‌پرستی و اعتقاد به نیروهای ناشناخته و مرموز تکرار می‌شود تا اینکه به پیشنهاد یکی از زنان روستا، راه حلی برگزیده می‌گردد. «نربط حلقوم الذئب» (همان، ۱۳۳) «حلقوم گرگ را می‌بندیم». این باوری است که نسل اندر نسل در روستا پایدار مانده است و هر وقت که دامی گم می‌شود و مردم پس از جستجوی بسیار از یافتن آن ناامید می‌شوند، به سراغ «صالح» می‌روند.

«حلقوم گرگ» میراث خانوادگی اوست که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و «این طور گفته می‌شود که آن مجموعه قدیمی گرگی بوده که صالح آن را مانند گنجی در جعبه‌ای مخصوص در قفسه انبار نگهداری می‌کند و دو سه بار در سال، در زمان سختی و گرفتاری بیرون می‌آورد؛ بویژه زمانی که گوسفند، گاو و یا قوچی گم شود و جستجوی آن نتیجه بخش نباشد.» (همان، ۱۳۳)

۵. توصیف روستا در داستانهای املی نصرالله

یکی از توفیقات «نصرالله» در نگارش داستانهای روستایی کاربرد بجا و نیکوی «فن توصیف» و شرح بنای ساده خانه‌ها و معماری مکانهای عمومی برای ترسیم فضای روستایی داستان است. نویسنده اغلب با پرداختن به جزئیات، فضایی مناسب برای حوادث مورد نظر خویش می‌سازد؛ چنانکه خواننده در «طیور ایلول» با تعقیب جزئیات و دقت در ویژگیهای مکان حوادث، تصویری جامع و زیبا از فضای طبیعت و محیط روستا مجسم می‌کند. نویسنده در این داستان با توصیف چارپایان و ذکر سروصدای رایج در روستا برای واقعیت بخشیدن به حوادث می‌نویسد: «در اطراف حوض بزرگ، گاوها و الاغهای روستا صف کشیده‌اند تا آنها نیز از آن قطرات زندگی بخش توشه‌ای بگیرند، صدای فریاد چوپانها و کشاورزان تشنگی شان را تحریک می‌کند، و وزش بادهای شمالی در نوشیدن آب، مانعشان می‌شود.» (نصرالله، ۱۱۸)

نویسنده در «شجرة الدفلی» به فراخور موضوع مورد نظرش، طبیعت سرسبز و خوشه‌های گندم و خاک مرطوب و صدای گنجشکان را توصیف کرده و با ذکر نشانی مرداب و برکه خواننده را از فضای شهر دور ساخته و تا دل زندگی در طبیعت می‌کشاند. او از ذکر کوچه باغها و راههای تنگ روستایی و حتی زباله‌ها در کنار مسیر راه یاری جسته تا فضایی از زندگی بسیط روستایی ترسیم کند. چنانکه می‌نویسد: «از

آن تجربه به هرجا می‌گریخت. به طبیعت پناه می‌برد، تاکستانها و باغهای زیتون؛ اما تصویر آن در همه چیز برایش نمایان می‌گشت. در خوشه‌های تر گندم. در بوی خوش خاک مرطوب. در پرتوهای خورشید صبحگاهی و عصرگاهی، در جیک‌جیک گنجشکان روی صخره‌ها. (نصرالله، ۴۴) در جای دیگر می‌نویسد: «راه کج و راست بود و کوچه باریک و پیچ در پیچ. راهی که اثر سُم حیوانات تصاویری روی آن رسم کرده و سنگها و کپه‌های زباله، مسیر را بسته بودند.» (همان، ۱۰۱)

درواقع، توصیف طبیعت به عنوان عنصری جدایی ناپذیر در نگارش روستایی، در تمامی داستانهای املی نصرالله به چشم می‌خورد؛ چنانکه وی داستان «الجمر الغافی» را نیز از ظرافت ترسیم قلم بدیع خود بی‌بهره نگذاشته است و با استفاده شایسته از استعاره می‌نویسد: «مناظر دلربای طبیعی چشمانش را پر می‌کند؛ تپه‌های رؤیایی صنوبر، شاخه‌های سخاوتمند تاک، باغ زیتون رسیده و باغهای انجیر و گلابی و سیب و در بالادست شیخ کوهها «حرمون» به پا ایستاده است.» (نصرالله، ۲۷)

نویسنده از توصیف طبیعت زیبا و سرزندگی روستا غفلت نکرده و به معماری روستا اعتنا نموده است. از این رو از باغها و کوچه‌هایی سخن می‌گوید که در پس یکدیگر محله روستا را تشکیل می‌دهند و از محله‌هایی یاد می‌کند که هریک با نام مخصوص خود خوانده می‌شوند. خانه‌های روستایی آغل‌هایی دارند و سرسرای بالایی بناست که اهالی منزل در آن بسر می‌برند و اتاقی که اجاق و تنور دارد و نیاز اهل منزل در آن ذخیره شده است. ساکنان خانه به فاصلهٔ اتاقی از یکدیگر جدا هستند؛ اما بسا که کودک و بالغ در کنار هم در یک اتاق بسر برند. حتی اغلب پرده‌ای بر پنجره‌ها آویخته نیست. (ر.ک. نصرالله، ۶۳)

نویسنده در ترسیم فضای روستایی گاهی از ذکر پوشش زنان و مردان مدد می‌جوید و شخصیت‌های داستان را به ظاهری مطابق با آداب پوشش بومی توصیف می‌کند تا به احساس واقع‌نمایی مخاطب خود یاری رساند؛ چنانکه در «شجرهٔ الدفلی» می‌نویسد: - «و دختران جوان با پیراهنهای بلند و گشاد و گلدوزی شده عشوهری می‌کنند.» (نصرالله، ۹)

- «از وقتی پا بر خاک روستا گذاشت، کلاه و کت و شلوار خارجی را از تن درآورد و شلوار و قمباز و کلاه محلی پوشید.» (همان، ۲۹)

او همچنین با استفاده از توصیف، از کسب معاش و مایحتاج شخصیت‌های داستان سخن می‌گوید و با ذکر انواع نوشیدنی، جوشانده‌ها، شربت‌ها، شیرینی‌ها و غذاهایی که غالباً زنان روستایی با مواد در اختیار خود تهیه می‌شود، به ذکر جزئیات می‌پردازد و با صداقت فنی به واقعگرایی داستان کمک می‌کند؛ چنانکه در «الجمر الغافی» می‌آورد:

- «بنوش پسر، هیچ چیز مثل جوشانده صبحگاهی نیست، ذهن رو باز و قلب رو گرم می‌کنه.» (نصرالله، ۱۷۹)

- «آنها به خوردن غذاهای لذیذ ادامه می‌دادند؛ کوفته، جوجه و نخود همراه با آرد، خوراک سبزیجات و بلغور... و برگ مو.» (همان، ۲۶۱)

- «به آشپزخانه رفت و شروع کرد به آماده کردن شام از آنچه در خانه بود: ماست، زیتون، آویشن، پنیر محلی و شیری، انگور آسیاب شده ... و دو قرص نان محلی» (همان، ۳۲۵)

دقت ستودنی نویسنده در ترسیم فضای روستایی، بیش از توصیف مناظر چشم نواز طبیعت در تشریح مساعی شخصیت‌های داستان خودنمایی می‌کند. آنجاکه زنان و دختران در فصل برداشت محصول یکدل و یکرنگ شده و پا به پای مردان و جوانان به کارهای کشاورزی یا امور دیگر می‌پردازند؛ وی در «طیور ایلول» می‌نویسد: «با صدای مادرم به واقعیت برگشتم: مرسال نزدیک چنته منتظرته. امروز تو چیدن انگور کمکمون می‌کنه... و در خانه پدرم، همه چیز را آماده کرده بود: دو جعبه بزرگ چوبی پشت الاغ بسته بود و برای ما سبدهایی فراهم کرده بود ...» (نصرالله، ۲۵-۲۷)

نصرالله با استفاده از فن توصیف به شرح جریان زندگی روستا می‌پردازد و بهره‌مند از درایت خود از ذکر جزئیات زندگی روستایی صرف‌نظر نمی‌کند تا خواننده در ادامه داستان بتواند واقعیت زندگی را در آن احساس کند. از همین رو، وی درباره کار روزانه روستاییان در «الجمر الغافی» می‌نویسد: «کشاورزان به سوی مزارع می‌روند، در مقابلشان چهارپایان و گاوهایی را می‌رانند که در حمل بارهای سنگین و یا شخم زدن زمین به آنها کمک می‌کنند. زنها صبح زود بیدار شده‌اند تا کارهای خانه را قبل از گرم شدن هوا انجام دهند.» (نصرالله، ۲۸۴)

با این حال، نویسنده از محدودیتهای زندگی در روستا غافل نبوده، با ذکر ابزارهایی - که رهاورد تمدن شهری است - اشاره‌ای گذرا به اختلاف سطح زندگی مردم روستا دارد؛ چنانکه در «طیور ایلول» می‌نویسد: «نجلا داشت رادیویی جدید را که پدرش از شهر خریده بود به ما نشان می‌داد. آن اولین رادیویی بود که روستا شناخت. پیچ را چرخاند، نواهایی غمگین که آمیزه‌ای از شوق، درد و رنج بود، از آن پخش شد.» (نصرالله، ۱۷۵)

نصرالله در مجموعه داستانی «آسیاب گم شده» از مهارتش در توصیف استفاده کرده و با ذکر جزئیات متناسب، خواننده را به فضای روستا منتقل می‌کند. او در داستان «جبل سندروس» از آگاهی خود درباره روحیات پسرکان روستایی بهره گرفته و با توصیف آن به باور پذیری داستان دامن می‌زند.

وی در توصیف طبیعت روستا دایره‌ای از واژگان متناسب گرد می‌آورد و از ابرهای خاکستری و باران و مه سخن می‌گوید و دامنهٔ کوه، درختان بلوط و برگهای خیس را کنار هم می‌نهد تا به جمع آوری شاخه‌های تازه راه برد، سپس از دود تلخ و شاخه‌های تازه و صدای سوختن چوب تر یاد می‌کند تا شکایت زن روستایی را در داستان «الحصار» موجه نماید.

او در داستان «لقاء حلمین» خیال دخترک روستایی را در گندم زار به پرواز درآورده تا با خیالات جوانی گره زند که از حباب بادکنکی رها در آسمان مدد می‌جوید تا نامهٔ دل‌تنگی‌اش را به مخاطبی برساند که نمی‌شناسد و در داستان «آسیاب گم شده» زمزمهٔ خراش سنگ آسیاب را با حکایات داستانهای روستاییانی می‌آمیزد که به انتظار آرد شدن گندم نشسته‌اند. سپس راوی در جستجوی مکان آسیاب، خاطراتش را می‌کاود و دشت و باغی را به یاد می‌آورد که باید از آنها بگذرد.

نویسنده در داستان «عمه لطیفه» با آگاهی از روحیات زن روستایی، تعصبات کور و رفتارهای منحط عوام، فضایی سیاسی می‌آفریند که پدیدهٔ کوتاه نظری و فضای تنگ روستا عامل آن می‌گردد. او در داستان «حلقوم ذئب» ترس و دلهره را با نادانی و بی‌خبری می‌آمیزد و با اطلاع از عجز مردم روستا در غالب کارها، پیشنهادی موهوم می‌آفریند.

۶. مثلها و گفتار شفاهی شخصیت‌های داستانهای روستایی نصرالله

ضرب المثلها به عنوان میراث فرهنگ شفاهی مردم، نقشی مهم در بیان افکار، عادات و باورهای عمومی دارند. (حجازی، ۲۰۰۶م: ۵) از این رو، موقعیت ایجاد شده و اوضاع موجود کلام را به زبان کنایی بازگو می‌کنند. داستان نویس با استفاده از ضرب المثل می‌تواند ژرفای باور عمومی را به خواننده منتقل کند. افزون بر آن، بکارگیری ضرب المثل نشان دهندهٔ دانش نویسنده و مهارت فراوان او در تطبیق موقعیت ایجاد شده و عبارت کنایی ضرب المثل است.

املی نصرالله به سبب آشنایی کامل با عرف عام و میراث شفاهی عربی در نگارش داستان از ضرب المثلها استفاده کرده است؛ اما فراوانی کاربرد آنها در داستانهای روستایی چشمگیرتر است. (روشنفکر، ۱۳۸۶ش: ۳۲۴-۳۲۷) وی در «شجرة الدفلی» پیش از بیان خبر فرار «ریا» می‌نویسد: «فی تموز یغلی الماء فی الكوز» (نصرالله، ۹۶) یعنی «در برج مرداد آب از حرارت زیاد در کوزه می‌جوشد.» یا دربارهٔ میانجیگری ناصواب «بودعاس» می‌گوید: «دخل فیہ کالنعاس» (نصرالله، ۱۷۶) یعنی «مثل خواب سبک وارد موضوع گردید.» وی در «الجمر الغافی» پس از نقل خبر سفر «نزهه» به روستا از زبان «ام سمیر» نظر «لیا» را با ضرب المثلی بیان می‌کند: «الله یهنی کل الناس. کل عنزة معلقة»

بعرقوبها» (همان، ۲۰۳) یعنی «خدا همه را شاد و خرسند کند. هر بیزی به ریسمان خود بسته است.» یا در وصف دخترکان روستا از زبان اهالی می‌گوید: «کل واحدة من بنات الجورة بتقول للشمس حیدی تا اقعده مطرحک» (همان، ۳۲۱) «هریک از دخترکان جورة السندیان به خورشید می‌گویند؛ تو کناره بگیر من جای تو بنشینم.» او در همین داستان ضرب‌المثل قبلی را با تلفظی دیگر می‌نویسد: «شمس تموز تغلی المی فی الکوز» و سخن را با بیان ضرب‌المثلی دیگر ادامه می‌دهد: «و آب، فی الجورة لهَاب» (همان، ۲۷) یعنی «مردادماه، روستای جورة شعله ور است.»

نصرالله کاربرد زبان عامیانه را نیز به عنوان رویکردهای داستان نویسی معاصر در داستانهای روستایی‌اش نمودار می‌سازد. البته او در سایر داستانهای خود نیز از گفتار شفاهی و گویش عام استفاده کرده است. چنانکه در «تلك الذکریات» از زبان «حنان» که از فرنگ برگشته، خطاب به شخصیت اصلی داستان بجای کلمه «لیس» از واژه عامیانه «مش» استفاده می‌کند: «مش معقول یا مها، هل تصدقین؟ انهم یفاخرون بالقتل...» (نصرالله، ۱۹۸۶م: ۱۸)

با این حال فراوانی کاربرد گفتار شفاهی و واژگان عامیانه در داستانهای روستایی نصرالله بیشتر به چشم می‌خورد. به همین سبب نویسنده برخوردار از دانش واژگان روستایی و با اطلاع از انتظار خواننده آن داستانها از عبارات گفتار شفاهی و گویش محلی در مکانهای بایسته بهره می‌گیرد تا بر واقعگرایی داستان بیافزاید؛ زیرا استفاده از گویش روستایی به سبب تفاوت گفتار مردم روستا با شهرنشینان، یکی از انتظارات نگارش روستایی است. از همین رو، نصرالله درصدد برآمده تا گفتگوی شخصیت‌های داستانی خود را با نگارش عبارات و جملات شفاهی باور پذیر سازد و صداقت فنی کار خود را ارتقا دهد. (اصغری، ۱۳۸۶ش: ۹۴)

نویسنده جملات داستانهای روستایی‌اش را به اقتضای کلام شخصیت‌های آنها، به گویش محلی می‌نویسد؛ چنانکه در «طیور ایلول» می‌آورد: «تعلّمت منی الطبخ یا أم سمیر؟ مین بیطبخ أحسن، أنت یما مرسال؟ رتی الککسات ضروری لکل... و الخیاطه... و یا ام سمیر، لیش ما بتعلمی منی العجین و الخیر؟» (نصرالله، ۱۹۹۱م: ۸۴-۸۵) «ام سمیر! منا آشپزی بلده؟ کی بهتر آشپزی می‌کنه تو یا مرسال؟ هر دختری باید رفو کردن جوراب و خیاطی رو بلد باشد. ام سمیر! چرا به منا، آرد درست کردن و نان پختن رو یاد نمی‌دی؟» در سخنی دیگر مرد روستایی به پسر جوانش - که در فکر مهاجرت از روستاست - می‌گوید: «شو؟ دبرت الناولون یا راجی؟ رح نستفقد لک کتیر یا ابنی، الله یوفقک.» (همان، ۹۱) «چی؟ فکر اجاره کشتی رو کردی راجی؟ دلمون برات خیلی تنگ می‌شه پسر، خدا کمکت کنه.»

نویسنده در «شجرة الدفلی» درباره نیرنگ بودعاس می‌نویسد:

- «شو بتقولى بالخطيفه، يا الماس؟ انا بكفل الصبى. تبقى مساعدتك. دبرى حليه على البنت ... تمشى معها عالکروم» (نصرالله، ۱۹۸۱م: ۵۱)

- «الماس نظرت دربارهٔ ربودن چيه؟ من پسره رو به عهده مى گيرم. مى مونه کمک تو. براى دختره يه بهانه‌ای دست و پا کن ... باهاش به طرف تاختان برو.»

او در داستان «الجمر الغافى» در بيان گفتگوى «ام سليمان» با پدر «ليا» مى نويسد:

- «فارس عاقدۀ ايدک بيستلم الرزقات و بيكمل مثلما هو معك ... فقير؟ بسلامۀ معرفتک خيى بورامز، الرجال بتصنع المال» (نصرالله، ۲۰۰۰م: ۱۹۳) «فارس ساخته و پرداخته خود توست. روزى خویش بيرون مى آورد و همراه تو مردى کامل مى شود. مى گويى فقير است؟ ابو رامز، برادر! به خير و سلامتى مى داني که مردان در پى کسب دارايى اند.»

البته نصرالله در موقعيت مناسب داستان «شجرة الدفلى» از تشبيهات مناسب طبيعت و فضای روستا بهره مى برد. چنانکه در وصف «ريا» مى گويد: «كبرت الفتاه فجاه. كبرت مثل شجرة حور و راحت تتعالى الى قلب الفضاء، بشموخ، بتحدٍ ... (نصرالله، ۶۰)» «دخترک ناگاه بزرگ شد؛ مثل درخت سپيدار و داشت با تکبر و مبارزه طلبى تا قلب آسمان بالا مى رفت.»

نويسنده افکار «ريا» را با تشبيهى روستايى در جايى ديگر چنين بيان مى کند: «کم ودت لو تكون نعجه مثل بنات قريتها. نعجه مطيعه لينة المراس، تساق الى المسلخ اوالمرعى ...» (همان، ۶۰) «چقدر دوست داشت تا گوسفندى باشد؛ مثل بقيه دختران روستا. گوسفندى فرمانبردار و رام که به سوى قربانگاه و يا چراگاه برده مى شود.»

۷. مضامين داستانهاى روستايى املی نصرالله

۱,۷ مردسالارى روستايى

راوى در داستان «طيور ايلول» با خودآگاهى به بررسى حوادثى مى پردازد که اسباب آن با باورهای درست و اشتباه عامه مردم گره خورده و ترکيبى از خوب و بد آفريده است. محور روايت زيباى اين داستان قائل بودن به تفاوت ميان فرزند دختر و پسر است که در تصميمات متفاوت مردم جامعهٔ بسيط روستا رخ مى نمايد. از همين رو، راوى (دخترکى نوجوان) مى گويد: «به ياد آوردم که برادرم كيفش را مى بست تا آمادهٔ رفتن به مدرسه شود. چرا؟ چرا به او اجازه مى دهند که اينطور بدون هيچ سؤالى پرواز کند؟ چرا من بايد در ميان اين ديوارهاى تنگ باقى بمانم و آرزوهایم و خواسته-هايم را زير پا نهم و زمين اتاق تنگم را متر کنم؟» (نصرالله، ۲۲)

ادامۀ تحصيل دختر روستايى در شهر چنان شگفت و غيرمتعارف مى نمايد که دوست راوى نوجوان در پاسخ به اظهاراتش مى گويد: «اما مردم چى ميگن؟ به شهر برى و خودت مثل پسرها تنها اونجا زندگى کنى؟ حتماً شوخى مى کنى من!» (نصرالله، ۲۶)

نویسنده در داستان «لقاء حلمین» نیز اشاره‌ای مختصر به تبعیض جنسیت در ادامه تحصیل فرزندان روستاییان دارد. همچنین در «شجرة الدفلی» نوعی دغدغه را نسبت به انتظارات جامعه روستایی از جنس مؤنث اظهار می‌دارد. از آن رو که وی با ترسیم رفتار و عکس‌العمل «ریا» از ناگفته‌های ضمیر دخترک روستایی سخن می‌گوید و سیمای تلقی روستایی را درباره جنس مؤنث، با ترتیب روندی طبیعی در رویدادها به تصویر می‌کشد.

گرچه زنان روستای «جوره» وظیفه تربیت و نگهداری فرزندان پرشمار خود را برعهده دارند و همزمان به همسرانشان در فصل کار و تلاش در مزرعه یاری می‌رسانند و در رسیدگی به حیوانات خانگی، تهیه و نگهداری آذوقه و مایحتاج خانواده و سایر کارها تلاش می‌کنند؛ اما نوع نگاه به زن روستایی در موارد بسیاری حاکی از فرودست پنداشتن اوست و در مقایسه با مردان تبعیضی آشکار در حقش روا داشته می‌شود. به این سبب تک‌گویی «ریا» سامان می‌یابد که نمونه آن را می‌توان در صفحه ۱۵۴ مشاهده نمود و شکوه زن روستایی از موقعیت ناگزیرش در صفحات ۱۷، ۱۹۹ و ۲۱۰-۲۱۲ داستان بیان می‌شود.

نویسنده در «الجمر الغافی» خانواده‌ای روستایی را معرفی می‌کند که زن در تصمیم‌گیری‌های خود تابع مرد خانواده است و او سایه سر و تاج زن به شمار می‌آید؛ چنانکه می‌نویسد: «ام رامز علی رغم میل باطنی‌اش سکوت کرد، حرف آخر از آن مرد است، شوهرش و تاج سرش.» (نصرالله، ۱۹۸)

او در این داستان به نقش زنان پس از برداشت محصول و تدارک آذوقه زمستانی اشاره و از مسئولیت نانوشته شان یاد می‌کند: «وقتی که غلات را به داخل خانه می‌آورند، دستهای زنان امور مربوط به آن را برعهده می‌گیرند؛ خاکشویی کردن گندم و خشک کردن آن که برای آسیاب کردن آماده شود. در کنار همه کارهای دیگر که به دنبال دارد، از الک کردن، خمیر درست کردن و نان پختن ... این علاوه بر آماده کردن شیر و پنیر روغن دار است. سرکه، شیره انگور و بعد از انجیر خشک یا مخلوط شده با شکر، فوران خیرات، انجیرهای عسلی، کوهی و بقراطی، توانایی زن و فعالیت‌های او نیروهای اساسی و مورد اعتماد زندگی در جوره است.» (نصرالله، ۲۸۵)

مردسالاری بر روحيات روستاییان چنان سایه گسترده که نویسنده صورت دیگر آن را علاقه‌مندی خانواده‌های عرب تبار در کاربرد القاب ذکور خانواده و نامیدن مردان با کنیه پسری می‌داند. از همین رو می‌نویسد: «روستایی پیچیده حرف نمی‌زند و فلسفه بافی نمی‌کند، همان ساعتی که آن مولود بکر، سر بر می‌آورد، وجود شخصی او متوقف گشته و می‌شود آبافلان، یا أم فلان و این صفت به او می‌چسبد و از دهان دیگران خارج می‌شود و در گوش او می‌نشیند. سفره جسمش را پهن می‌کند، همراه با او می‌خورد و می‌-

نوشد و می‌خواهد و برمی‌خیزد و سینهٔ پدر از افتخار پرمی‌شود و از مباحثات ورم می‌کند، زمانی که می‌شنود که هم نشینانش او را ابوالیاس؛ ابو منصور و یا ابو حسن صدا می‌زنند.» (همان، ۷۸)

۲.۷ آداب و رسوم روستایی

یکی از انتظارات متعارف در جوامع کوچک و روستایی در نظر گرفتن آداب و رسوم و عاداتهای اجتماعی است که هنجارهای اجتماعی به حساب آمده و ای بسا ردی از افکار ناصواب در آنها وجود داشته باشد؛ چنانکه نویسنده در داستان «طیور ایلول» دربارهٔ اختلاف گرایشهای مذهبی دو جوان - که مانع از ازدواجشان می‌شود - می‌نویسد: «شروع کرد به جستجوی دلیلی که مانع ازدواجش با کمال بود. آن دلیل منطقی نبود. افکار جامد متحجری بود، از بقایای نسلهای گذشته، جای سمهای اسبهای غریبه‌ای بود که خاک روستا را لگدکوب کرده بودند، بادهای سمی‌ای که در طول سالیان وزیده و در ریه‌های اهالی لانه کرده بود.» (همان، ۱۵۵)

او در داستان «حلقوم‌الذئب» هراس و نادانی عوام را دستمایهٔ پرداختن به خرافه‌پرستی روستاییان قرار می‌دهد تا به باوری ناصواب نزد روستاییان راه برد و ناکارآمد بودن روش برخورد روستاییان را در رویارویی با مشکلات شرح دهد. نویسنده در داستان «عمهٔ لطیفه» از پیروی فکری روستاییان تعصبی کور می‌آفریند که دامنگیر زنی روستایی می‌شود و او را به افراط در هواداری از افکار گروهی سوق می‌دهد.

در باور روستاییان رویکردهای صوابی نیز وجود دارد که باعث همدلی می‌گردد و نویسنده در «الجمرة الغافی» از آن سخن گفته است: «گشودن در و برکت در شریک شدن بادیگران است. آنها ایمان دارند به اینکه اگر از نان خویش به همسایه بخوراند، روزی شان دو برابر می‌شود.» (نصرالله، ۱۶) شاید در احیای همین باور است که میهمان نوازی روستاییان شکل می‌گیرد و نصرالله در «الجمرة الغافی» آن را توصیف می‌کند. (همان، ۳۴) روستاییان به سبب ارتباط گسترده، در اغلب کارها با یکدیگر همکاری می‌کنند. مشارکت در انجام کارها، روحیهٔ آشنایی است که در داستان نصرالله توجه شده است و نمونهٔ آن را می‌توان در صفحهٔ ۶۱ داستان یاد شده، مشاهده کرد. آنان در اندوه یکدیگر نیز مشارکت دارند و اغلب تلاش می‌کنند باعث تسلی خاطر یکدیگر باشند. چنانکه در این داستان بدان اشاره می‌شود: «اهالی جوهره، در سوگواری یکدیگر را تسلی می‌دهند. کلمهٔ مربوط به حزن و اندوه، برای «وداع آخر»، «الاجر» است و شرکت کنندگان در حالی که در میدانها و جاده‌ها در حرکتند، بلند می‌شود و مرثیه را تکرار می‌کنند.» (نصرالله، ۳۳)

نویسنده در داستان «شجرة الدفلی» نیز از نوعی همدلی مردانه سخن می‌گوید که به قصد تسلی خاطر صورت می‌پذیرد و با مرثیه سرایی زنان می‌آمیزد: «مردها به دسته -

هایی تقسیم شده و در حیاط خانه و میدان نزدیک آن پراکنده بودند و آهنگهای محزونی را تکرار می‌کردند، گاه صداهایشان به هم می‌رسید و گاهی از هم دور می‌شد. زمانی که نغمه موپه‌های زنانه از پنجره‌های باز، طنین انداز می‌شد، نوحه گران لحظاتی می‌ایستادند و نفس می‌گرفتند و برای نوحه‌ای دیگر که تأثر بیشتری را می‌رساند، آماده می‌شدند.» (نصرالله، ۴۹-۵۲)

گردهمایی روستاییان افزون بر گرمی داشت خاطره از دست رفته، برای بزرگداشت روزهای آیینی صورت می‌پذیرد. از همین رو، نویسنده به آداب روزه‌داری مسیحیان اشاره می‌کند: «در روزه سیده، نذرها فراوان می‌شود... بعضی نذر می‌کنند که داخل کلیسا بخوانند. حصیر، زیرانداز و لوازم ضروری را به همراه کودکان و بیمارانشان می‌آورند و در صحن کلیسا می‌خوابند...» (نصرالله، ۲۰۱)

۳.۷ زندگی سنتی و فقدان حریم خصوصی

ملاحظه دیگر نصرالله در نگارش داستان روستایی بیان روش زندگی جمعی در یک منزل است. خانواده روستایی پس از ازدواج فرزند ذکور، معمولاً دوری اش را تحمل نمی‌کنند؛ زیرا اعضای خانواده در کنار تعلق خاطر احساس می‌کنند که یک نیروی کار و کمک حال خود را از دست داده‌اند. از همین رو والدین با زندگی مستقل فرزندان در منزلی دیگر مخالفت می‌کنند، در نتیجه فرزندان متأهل در خانه پدری سکونت می‌نمایند. (حجازی، ۲۰۰۶ م: ۴۸) نویسنده در رویکرد به این موضوع می‌نویسد: «زن (مادر شوهر) در وسط اتاق ایستاد و گفت: «دخترم طبقه بالا مال تو و مخول.» طبقه بالا یعنی اتاقی جدید که روی پشت بام ساخته شده بود. (نصرالله، ۱۹۸۱ م: ۱۳۹)

یکی از پیامدهای زندگی سنتی روستاییان فقدان حریم خصوصی و آگاهی اغلب افراد از جزئیات مسائل شخصی ساکنان روستاست. نصرالله در «شجرة الدفلی» ضمن بیان چاره‌اندیشی «ریا» در گریز از تدبیر «بودعاس» بدان اشاره می‌کند: «می‌دانست که مخول در طول ماههای تابستان روی آن سکو می‌خوابد. دانستن این موضوع نیاز به تلاش نداشت؛ چرا که در روستا راز جایگاهی ندارد.» (همان، ۸۷)

نویسنده در «الجمر الغافی» نیز با درنظر گرفتن روحیه مردم روستایی و علاقه‌مندی آنان به خبرداشتن از امور مربوط به دیگران و کنجکاوای در اسرار افراد، گفتگویی را میان «ادیب» و پدرش ترتیب می‌دهد و نظر پدر را درباره دیدار مرد جوان با «نزه» میانسال و بیوه‌ای که از فرنگ برگشته، بازگو می‌کند: «تو حرفهای مردم رو شنیدی؟ مردم، پرنده‌ها و درختان... فکر می‌کنی تو جوهره رازی باقی می‌مونه؟ این ضرب المثل رو شنیدی که «هر رازی که از دو نفر بگذرد، پخش شده.» (نصرالله، ۲۰۰۰ م: ۳۱۶)

۴.۷ مهاجرت روستاییان به شهر

یکی از مضامین مورد توجه در داستانهای روستایی نصرالله توجه وی به تنگدستی و ضعف معیشت روستاییان است که باعث آسیبهایی متعدد می‌گردد و چه بسا ازدواجی اجباری را برای دختری جوان به ارمغان می‌آورد و او باید به سبب چشمداشت والدین به ثروت مردی میانسال یا پیرمردی از فرنگ برگشته، قربانی فقر خانواده گردد و با تن دادن به وصلتی ناخواسته، رفاه کمی را برای خانواده‌اش فراهم کند؛ چنانکه نویسنده در «طیور ایلول» بدان اشاره کرده و در وصف احساس دخترکی نگون بخت - که حاضر به ازدواج با پیرمردی شده - می‌نویسد: «لیلی در دنیای ناشناخته دوری بود؛ نگاه‌های ملتسمانه‌اش را به طرفم برگرداند، احساس کردم که او واقعیت را دریافته و فهمیده که قربانی شده است، قربانی خیلی چیزها تا خانواده‌اش را از فقر برهاند.» (نصرالله، ۱۱۱)

فقر و تنگدستی روستاییان پیامدی دیگر هم دارد و آن مهاجرت به شهرهاست. از این رو که زحمت بسیار و درآمد کم مشکلی است که کشاورزان، بویژه جوانان روستایی را بر آن می‌دارد تا دست از زمین خود برداشته، هوای مهاجرت را در سر بپرورانند. آنان وقتی زحمت بسیار و کار طاقت فرسای کشاورزی را در سرمای زمستان و گرمای تابستان با درآمد اندک حاصل از فروش محصول می‌سنجند و حمایتی برای تقویت انگیزه و ادامه کار و تلاششان نمی‌یابند، امید خویش را از روستا برمی‌گیرند و راهی غربت می‌شوند.

نویسنده با در نظر گرفتن دلایل مهاجرت روستاییان از زبان شخصیت‌های داستانش می‌گوید: «چه کسی چیزی از ما می‌داند؟ از زمین ما؟ چه کسی طعم نمک عرقی را که از چهره‌های ما می‌چکد، چشیده است؟ چه کسی هر روز دهها بار زیر زبانه تازیانه‌های سوزان خورشید می‌سوزد؟ چه کسی هزار بار در سرما می‌میرد؛ دیروز ابومنصور مرد... ابو منصور در تاکستان تنها بود و تا صبح روز بعد کسی از مردنش آگاه نشد. چوپانی تصادفی از آنجا رد می‌شد پیدایش کرد. نه، من مثل پدرم زندگی نمی‌کنم و مثل ابومنصور نمی‌میرم.» (نصرالله، ۹۴-۹۲) نصرالله در داستان «جبل السندروس» نیز از پدیده مهاجرت سخن می‌گوید و نوعی خودآگاهی را از زبان شخصیت اصلی داستان که مهاجرنشین گشته، بیان می‌کند. سپس به وعده بازگشت مرد جوان به وطن و نزد مادر راه می‌برد.

نتیجه گیری

داستانهای روستایی املی نصرالله، به ارتقای نگارش داستانهای اقلیمی عربی کمک کرده است. وی با استفاده از گویش محلی و گفتار شفاهی در نگارش سه داستان بلند به تناسب شخصیت‌های روستایی باعث ظهور پدیده تکرار شده و کاربرد آن گویش و گفتار شفاهی سبک نگارش روستایی نصرالله را پدید آورده است.

نصرالله ضمن بکارگیری تشبیه‌های مناسب محیط روستا و ضرب المثلها آگاهی خویش را نسبت به فرهنگ ملی نمودار ساخته و مهارتش را در انتقال معانی آشکار کرده است. او گفتگوهای داستان را به فضای متعارف محاوره روستایی نزدیک نموده و از آنها در باور پذیر کردن داستانهای روستایی اش مدد جسته است.

نویسنده در کاربرد فن توصیف از ذکر جزئیات غفلت نکرده و منحنی نمودار آن فن از محدوده خانه‌های روستایی به فضای گذرگاه‌های باریک روستا و میدان آبادی راه جسته و سوی طبیعت و دامن دشت پیش رفته است. در واقع وی با استفاده از عنصر توصیف، فضای داستان را در ذهن خواننده ترسیم کرده است.

نصرالله با ذکر تلقی دوگانه نسبت به فرزندان چالشی ایجاد کرده و با اشاره به کاربرد کنیه در ادبیات خطاب روستایی به مردسالاری نشأت گرفته از آداب و رسوم روستایی راه می‌برد. او با قرار دادن خانواده سنتی در منزلی روستایی اولویت زندگی روستا را با تأمین نیروی کار نشان می‌دهد و از پدیده مهاجرت سخن می‌گوید که ناشی از ضعف معیشت روستاییان است، و لایه زیرین فقر اقتصادی را در خرافه‌گرایی و فقر فرهنگی جستجو می‌کند. وی در بیان تعامل اجتماعی از باورهای عامه مردم مدد گرفته و راه را بر تشریح مساعی؛ تسلیت خاطر و حتی ورود به حریم خصوصی افراد می‌گشاید. تردیدی نیست که این نویسنده لبنانی با کاربرد فنون ادبی و پرداختن به مضامین کاملاً متناسب با فضای محدود و افقهای تنگ توده عوام در روستا، توفیقی کامل در روایت داستان روستایی کسب نموده و آثار خود را به سه عنصر واقع‌گرایی، صداقت فنی و باور پذیری آراسته است.

منابع و مأخذ

۱. الاشر، عبدالکریم. (۱۹۸۳م). تعریف بالشر العربی الحدیث؛ دمشق: ابن حیان.
۲. اصغری، جواد. (۱۳۸۶ ش). رهیافتی نو بر ترجمه از زبان عربی؛ تهران: جهاد دانشگاهی.
۳. الحاوی، ایلیا. (۱۹۹۸م). الرومنسیه فی الشعرالغریبی والعربی؛ بیروت: دارالثقافة.
۴. حجازی، علی. (۲۰۰۴م). القصة القصیرة فی لبنان؛ بیروت: دارالمؤلف.
۵. ----- (۲۰۰۶م). الامثال الشعبیة؛ بیروت: دارالکتب الحدیثه.
۶. خلیل، ابراهیم. (۲۰۱۰م). بنیة النص الروائی؛ الجزائر: الدار العربیة للعلوم.
۷. دیاب، عزالدین. (۲۰۱۰). التحلیل الاثر و بولوجی للادب العربی؛ دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
۸. روشنفکر، اکرم. (۱۳۸۶ش). ادبیات زنان در لبنان باتکیه بر آثار املی نصرالله؛ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۹. زيدان، جوزيف.(۱۹۹۹م). مصادر الادب النسائي؛ بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
۱۰. شعبان، بشينه.(۱۹۹۹م). ۱۰۰ عام من الرواية النسائية العربية؛ بيروت: دار الآداب.
۱۱. طنوس، جان نعوم. (۲۰۰۲م). قراءة نفسية في ادب املى نصرالله؛ القاهرة: مكتبة دار العربية للكتاب.
۱۲. عبدالله، محمدحسن.(۱۹۸۹م). الريف في الرواية العربية؛ كويت: عالم المعرفة.
۱۳. العيد، يمني.(۲۰۱۱م). الرواية العربية؛ بيروت: الفارابي.
۱۴. المقدسي، انيس. (۱۹۸۸م). الاتجاهات الادبية في العالم العربي الحديث؛ بيروت: دار العلم للملايين.
۱۵. نصرالله، املى.(۱۹۹۱م). طيور ايلول؛ الطبعة السابع، بيروت: نوفل.
۱۶. -----.(۱۹۸۱م). شجرة الدفلى؛ الطبعة الرابع، بيروت: نوفل.
۱۷. -----.(۱۹۸۵م). الطاحونة الضائعة؛ الطبعة الاولى، بيروت: نوفل.
۱۸. -----.(۲۰۰۰م). الجمر الغافى؛ الطبعة الثالث، بيروت: نوفل.
۱۹. -----.(۱۹۸۶م). تلك الذكريات؛ الطبعة الثاني، بيروت: نوفل.

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۲

خصائص القصّة القروية في مؤلفات إيملى نصر الله*

أكرم روشنفكر
أستاذة مساعدة في جامعة جيلان
محمدرضا هاشملو
أستاذ مساعد في جامعة جيلان
زهرا صفريپور
خريجة ماجستير

الملخص

يعتبر فن الرواية من الفنون الأدبية التي اتسعت نطاقها ليشمل أنواعاً مختلفة ذات اتجاهات اجتماعية شتى. فمنها الرواية القروية التي ظهرت إثر الأحداث الهامة في النصف الأول من القرن العشرين وشغلت مكانها في الكتابة العربية مع تطور الزمن وعناية الكتاب العرب. فمن الكتاب من اقتصر في تحديد مكان الرواية على الريف واستعان بمعرفته في بنية المجتمع القروي وحبك الأحداث فيه. وفي هذا المحور بالذات حفل الأدب اللبناني بالروايات القروية إذ خلّفت الكاتبة إيملى نصرالله روايات في الأدب الروائي منها ثلاث روايات قروية وبعض القصص القصيرة.

فالمقالة هذه تستهدف البحث في الروايات الريفية لإيملى نصرالله وقصصها، لتبين سمات كتابتها الريفية وتشرح ماحوته، ولتبرز منزلة ازدهار الكتابة الفنية للريف في آثارها. وقد انتهج البحث بالمنهج التوصفي التحليلي وانتظمت المعطيات عن طريق التقييم. فأهم النتائج التي توصل إليها المقال هو أنّ روايات إيملى نصرالله وقصصها القروية تُبرز التقدّم المتكامل في كتابة الأحداث وأبطالها. فضلاً عن أنه يرينا السداد في الكتابة القروية في الأدب اللبناني.

الكلمات الدليلية: لبنان، الروايات القروية، إيملى نصرالله

تاريخ القبول: ۱۶/۰۲/۱۳۹۲

* - تاريخ الوصول: ۰۳/۱۲/۱۳۹۰

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: Saneh210@yahoo.com